

این متن از نشریه درنگ / سال سوم ، شماره یازدهم ، مارس-آوریل ۲۰۰۳ / به همین عنوان گرفته شده است .  
سایت احمد کسروی

## خاطره ای در باره زنده یاد سید احمد کسروی تبریزی

### ضیاء الدین صدرالاشرفی

در ادامه یادی از زنده یاد کسروی بی مناسبت نیست که با سه خاطره کوتاه از آزادگی، شهامت اخلاقی و مقام انسانی اش یاد کنم که یکی از آنها احتمالاً نخستین بار است که بیان و چاپ می شود. دو خاطره دیگر را من از زنده یاد "محمد ایرج اسکندری"، مؤلف کتاب "در تاریکی هزاره ها" و مترجم "سرمایه" شنیده ام که به احتمال قوی آگاهان و شنوندگان دیگری هم داشته است. اما در خاطرات ایرج اسکندری تنها به ذکر یکی از آنها به کوتاهی اشاره شده است. آشکار است که نوشتن خاطرات و تاریخچه ها و تاریخ های کوچک برای به وجود آمدن تاریخ بزرگ اجتناب ناپذیر و از ضروریات محسوب می شود.

### خاطره اول :

دکتر محسن هشترودی که به یقین بزرگترین مغز متفکر علمی قرن بیستم ایران بود در صحبتی که در دهه چهل با ایشان داشتم سخن از زنده یاد کسروی پیش آمد و من نظر استاد را در باره کسروی پرسیدم. دکتر هشترودی ضمن اشاره به اینکه الزاماً کسروی و نسل او بطور کلی از منطق علمی و توپولوژی بی خبر بودند و در نتیجه تنها با ابزار منطق ارسطو می توانستند به تحلیل مسائل بپردازند، صحبت را به شخصیت و شخص کسروی کشانده و گفتند : "من ایشان را در عین داشتن تعصب زیاد به عقایدشان، شخصیتی پاکدل، حقیقت جو و شریف و نستوه یافتیم" آنگاه در بیان علت قضاوت خود در باره همشهری کسروی افزودند : "یکبار در مراسم اول دی که جشن کتاب سوزان" کسروی و پیروانش بود از روی کنجکاوی به محل "باهامد آزادگان" رفتم. دیدم کتابهایی مانند مفاتیح الجنان، امیر ارسلان نامدار، دیوان بعضی از شعرا، کتابهای دعا و فلسفه، با مقداری رمان خارجی در وسط حیاط، به صورت تلی کوچک جمع کرده اند. کسروی و پیروانش از جنبه سمبلیک با سوزاندن آن کتابها، می خواستند هم حرمت ساختگی و تقدس دروغین آنها را از میان ببرند و هم به اصطلاح به "ضاله بودن" آن کتابها از نظر خودشان برای جامعه ایران اشاره کنند. ضمن تماشای کتابها نظرم به یک "رمان تاریخی" به زبان فرانسه جلب شد که خود آن را خریده و تماماً خوانده بودم. همان کتاب را برداشته پیش آقای کسروی رفتم که با اصحابش در صندلی ها نشسته و منتظر فرا رسیدن ساعت موعود بودند. پس از سلام و معرفی خود، از ایشان پرسیدم :

"چرا این رمان فرانسه را می سوزانید؟"

آقای کسروی در جواب من گفت :

"این با خرد ناسازگار است! آیا شما کتاب «در پیرامون زمان» مرا خوانده اید؟ جواب دادم بلی خوانده ام و مطمئن هستم که شما این کتاب رمان تاریخی را نخوانده اید. متأسفانه نظر شما در آن کتابتان ناظر به حکایت های افسانه ای شرقی خودمان، امثال امیر ارسلان نامدار و حسین کرد شبستری و ... است اما، رمان آن نیست که مورد حمله و انتقاد شما قرار گرفته است. اجازه بدهید با مثالی موضوع را روشن کنم"

استاد هشترودی افزود : مرحوم کسروی در صندلی خود کمی جابجا شد و گفت بفرمایید :

- گفتم شما مورخ هستید به عنوان یک مورخ وقتی مثلاً از قهرمانان و ضد قهرمانان مشروطیت صحبت می کنید نمی توانید تمام گفتگوهای آنها را در تاریخ خود بیاورید و عیناً آنها را بیان نمایید. اگر در کنار کتاب تاریخ مشروطیت شما، یک رمان تاریخی هم راجع به مشروطیت (مانند غرش طوفان الکساندر دوما در باره انقلاب کبیر فرانسه) نوشته شود می توان آن رمان تاریخی تمام گفتگوهای آن قهرمانان و ضد قهرمانان را آورد و حتی آنرا روی "سن تئاتر" برد یا از آن "فیلمی" تهیه نمود. این رمان تاریخی فرانسه نیز مربوط به حادثه ای در جنگ جهانی اول است و بیان تاریخ به صورت رمان است نه به شکل تاریخ. البته در رمان تاریخی تخیل نویسنده در حد مجاز دخالت می کند همچنانکه قضاوت مورخ در سنجش نیک و بد حوادث تاریخی مؤثر میافتد. وقتی سخنان من تمام شد آقای کسروی با هوشمندی خاص خود، تمام مسأله را دریافت و بلافاصله همچون یک انسان شریف، حقیقت پرست و پاکدل، بلند شد و در میان تمام حاضران که اغلب از مریدان و پیروان او بودند با صدای رسائی گفت:

"ما این ندانسته بودیم!"

گفتم "پس بدانید!"

فوراً دستور داد تمام رمان های خارجی را از تل کتاب بیرون بیاورند یعنی بلافاصله خطایش را که ناشی از عدم آگاهی بود جبران کرد که این، مهم ترین نشانه شرافت و شجاعت اخلاقی هر فرد محسوب می شود. سپس از من صمیمانه تشکر نمود.

### خاطره دوم:

از زنده یاد ایرج اسکندری است که در باره کسروی پاکدل برایم نقل کردند. با زنده یاد ایرج اسکندری در رابطه با چاپ و آماده سازی کتاب "در تاریکی هزاره ها" یا "روند فرو پاشی جامعه بدوی (اولیه) و (طرز) تشکیل نخستین دولت در سرزمین ایران" آشنا (و مدتی بیش از دو ماه محشور) شدم. ایشان دو خاطره از کسروی برایم نقل کردند که بدین صورت جائی احتمالاً چاپ نشده است:

خاطره نخست در مورد دفاع کسروی از پرونده "محمد شورشیان" بود که به کوتاهی و به اشاره در خاطراتش، بدان پرداخته است. ایرج اسکندری خاطرات، چاپ تهران مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی ۱۳۷۲ صفحه ۱۰۱ "کسروی یکبار دیگر در دادگاه آبروی شورشیان را ریخت"

خود من نیز با امضاء "ناخدا" در مقدمه چاپ کتاب کسروی به نام "سرنوشت ایران چه خواهد بود" ضمن ذکر همین مطلب نوشتم که آقای اسکندری به من گفتند: «من خودم دفاع حقوقی و قضائی کردم (خاطرات اسکندری صفحه ۱۰۱»، ولی کسروی نه تنها از شورشیان که از کل جریان ۵۳ نفر دفاع اصولی و جمعی حقوقی کرد.» - تالیف ایرانی (کسروی) مقدمه "سرنوشت ایران چه خواهد بود" انتشارات مهر و نوید آلمان ۱۹۸۸ صفحه ۱۵)

قابل توجه است که خود کسروی که کتاب زندگانی من قسمت ده سال در عدلیه را تمام کرده است و لذا خاطرات بعدی و از جمله دفاع تاریخی اش از محمد شورشیان و کل پنجاه و سه نفر و نیز دفاع او از سر پاس مختاری بعد از سقوط رضا شاه در آن کتاب منعکس نشده و باید نوشته شود. در جلد اول کتاب سه جلدی انور خامه ای به نام "پنجاه نفر و سه نفر" نیز جریان این محاکمه به کوتاهی ذکر شده (صفحه ۱۶۷ جلد اول) وی دفاع کسروی را از کل ۵۳ نفر نه تنها محمد شورشیان چنین ذکر کرده است: "اینها شبیه در آورده بودند. اینها حزب نداشتند. حزب بازی کرده بودند... اینها بزه کارند اما بدگهر نیستند... اینها را باید گوشمالی داد نه کیفر... به همین اندازه که زندان کشیده اند بسنده کرد."

زنده یاد اسکندری از قول اسماعیل رائین به من گفتند که رائین به من گفت: من همه پرونده محاکمه پنجاه و سه نفر را از یک مسئول بایگانی دادرسی ارتش توانستم با پول بخرم! و آن را در لندن در گاو صندوقی به امانت گذاشته ام متأسفانه رائین، قربانی جوشش و خشم پرولتاریای حزب توده و حزب الله در چاپخانه امیر کبیر شد! و از دار باقی یعنی دنیای ما به دار فانی یعنی عالم ارواح و اشباه شتافت و بقول خیام "با هفت هزار سالگان سر به سر شد". لذا امیدوار باشیم که روزی متن این محاکمات نیز که گوشه ای از تاریخ چپ کشور ما می باشد چاپ و پخش شود.

مرحوم اسکندری گفت " در آن زمان که نفس کشیدن جز با اجازه رضا شاه ممنوع بود شجاعت فوق العاده ای لازم بود تا وکیلی از اولین فرد دستگیر شده پنجاه و سه نفر یعنی شورشیان دفاع اصولی و جمعی به عمل آورد. به نظر مرحوم اسکندری (خاطرات صفحه ۸۳) رضا شاه از همان اول مسئله را مهم نگرفت بعد از محاکمه نیز با توجه به دفاع اصولی کسروی " به سبب شناختی که رضا شاه از او داشت " و بر خلاف درخواست کاسه ليسان و بزرگ نمائی های شهرداری که می خواست " دستگیری شبکه کمونیستی خطرناکی " را برای رضا شاه جلوه گر سازد، رضاه شاه در جواب قربانی کردن چند تن از آنان برای عبرت سایرین گفته بود : " چند معلم ( روشنفکر) که این همه های و هوی لازم ندارد " و لذا بر خلاف روال قبلی محاکمات نه در دادگاه نظامی که در دادگاه جنائی عادی و کاملاً عادلانه برگزار شد و سران و مسئولان اصلی حداکثر به ده سال و حداقل سه سال زندان محکوم شدند ( انور خامه ای جلد اول ۲۷۱ - ۲۷). دو نفر نیز تبرئه شدند و مسئله تا مرز آمپول هوا و پزشک احمدی و ترور و ... پیش نرفت : مورد فرخی یزدی، میرزاده عشقی، محسن جهانسوز و تیمور تاش و ... جز دکتر تقی ارانی که به سبب تمهیدات کامبخش و ابتلاء به تیفوس و عدم مواظبت مسئولان زندان در گذشت ( انور خامه ای - صفحه ۲۲۵ - ۲۲۲) بقیه پس از شهریور ۱۳۲۲ از زندان آزاد شدند.

خاطره دیگر از ایرج اسکندری در باره زنده یاد کسروی مربوط به داستان دهکده اوین است که بعد در زمان محمدرضا شاه به زندان اصلی کشور برای حبس زندانیان سیاسی تغییر شکل یافت و در جمهوری اسلامی نیز همچنان زندانیان سیاسی و عقیدتی را در آن نگهداری می کنند. اوین شکنجه گاه و کشتارگاه زندانیان سیاسی از زمان شاه بوده که در جمهوری اسلامی ابعاد فوق العاده پیدا کرد. واقعه از این قرار بود که رضا شاه در غضب روستاهای کشور که از گرگان تا آستارا یعنی کل دو استان طبرستان (مازندران) و گیلان را شامل می شد حرص عجیبی پیدا کرده بود که به گفته دکتر مصدق : " پنج هزار و ششصد رقبه از املاک مردم بود بدون آنکه کسی اعلان ثبت آنرا در جراید ببیند، بر طبق اوراق رسمی ثبت اسناد به ملکیت خود در آورد ( مصدق در محکمه نظامی جلد اول صفحه ۳۹ - ۳۸)". دهکده اوین را نیز رضاه شاه می خواست به دست آخوندی به نام " شیخ خالصی زاده" به بهانه اینکه هشتاد سال قبل وقفی امام رضا بوده و متولی آستان رضوی در هر زمان شاه آنزمان است، از دست روستائیان خرده مالک به در آورد و بدین منظور بنا به نوشته زنده یاد کسروی در کتاب زندگانی من ( صفحه ۴۱۹ - ۴۲۷): " شعبه یکم، رأی به مسلم بودن و وقفیت رقبه (دهکده اوین) داده و از هشتاد نفر کشاورز اوین شروع به خلع ید می کنند. در این رابطه کسروی می نویسد : " دربار گذشته از آنکه زمین ها را از دست کشاورزان می گرفت به درختهایی که کاشته و خانه هائی که بنیاد گزارده بودند بهایی نمی داد. آنگاه با آزمندی رضاه شاه و ستمگری آخوند خالصی زاده بیم آن می رفت که اجاره سالهای گذشته را نیز بطلبند " در این اوضاع روستائیان به نزد نقیب زاده تبریزی ( آقای مشایخ) رفته و او را وکیل گرفته بودند و او به نام اینکه رفتار " اجرا" بیرون از قانون بوده، عرضحال به زیان دربار به عنوان " رفع مزاحمت" به صلحیه داد. و چون امین صلح نیز از ترس، رأی محکمه شعبه اول بدایت را ابرام کرد ناچار نقیب زاده تبریزی که وکیلی شجاع بود، استیناف خواست و بدین ترتیب پرونده دهکده اوین ( سابق و زندان کنونی) به دست رئیس کل بدایت که کسروی بود آمد. زنده یاد کسروی پس از خواندن پرونده به همکاران زیر دست خود می گوید : " چنین پیداست که رفتن من از اینجا نزدیک شده است".

زنده یاد ایرج اسکندری به من گفتند : " من در آن محاکمه حضور داشتم آن موقع در دادگستری کار می کردم. من شجاعت را از کسروی فرا گرفتم ! کسروی می دانست که اگر خود او به این امر نپردازد آن زمان هیچکس قادر به محاکمه رضا شاه و دادن حکم محکوم کردن او و خلع ید از تجاوز دربار ( معتاد به زمین خواری) نخواهد بود ( که یکی از عیوب بزرگ و غیر قابل بخشش رضا شاه و فرزندش محمدرضا شاه بود).

کسروی بعد از یک محاکمه دقیق، رأی صلحیه را شکست و حکم به رفع مزاحمت دربار ( رضا شاه) داد وقتی رأی قطعی و لازم الاجرای خود را قرائت کرد از وکیل رضا شاه با لهجه خاص آذربایجانی چنین خواست : بیائید ایمضاء کونید ( بیائید امضاء کنید). وکیل که می دانست بعد از بازگشت به دربار، چند لگد چکمه از رضاه شاه نوش جان خواهد کرد که " فلان ... شده به عنوان وکیل شاه مملکت رفتی و محکوم شدی و امضاء کردی و آمدی". وکیل جواب داد : من امضاء می کنم ولی اعتراض می کنم.

آقای اسکندری که می خواست طرز فارسی حرف زدن کتابتی با اکسان ترکی زنده یاد کسروی را پیش من تکرار کند با گفتن " معذرت میخوام" پاسخ کسروی را چنین بیان کرد که دوباره آن را خود کسروی تکرار کرده بود: ایضا کونید اعتراض کونید ( امضاء کنید، اعتراض کنید). بعد اسکندری اضافه کرد این حکم لازم الاجرا بود ( و استیناف نداشت). اما کسروی می دانست که در اداره اجرا کسی جرأت خلع ید از رضا شاه را ندارد. کسروی انسان دوست و عدالت طلب که در احقاق حق مظلومان و ضعیفان ترسی به خود راه نمی داد تصمیم گرفت این زنگوله را خود به گردن گریه ببندد لذا با دو تومان از جیب خود درشکه ای را کرایه کرد و با مأمور اجرا به دهکده اوین رفت و حکم عادلانه خود را که بر علیه " شاه و شیخ" بود عملی ساخت و تا خلع ید کامل رضا شاه و دادن زمین به روستائیان دهکده اوین در آنجا باقی ماند. " این بود خاطره زنده یاد اسکندری.

متأسفانه برای انتقام از اهالی همچنانکه با متروک گذاشتن آثار عهد قاجار آنها را به صورت سیستماتیک در دوره پهلوی تخریب کردند و در جمهوری اسلامی نیز این سیاست تخریب همچنان در ابعاد وسیعتری تعقیب گردیده و هنوز هم ادامه دارد. دهکده اوین نیز بکلی از صفحه خاطره تاریخی محو شد و به نام زندان شهرت ابدی یافت.

صدور این حکم و اجرای آن " مثل توپ ترکید" و کسروی که اهل رشوه خواری، سازش، نادرستی و چاپلوسی و پستی نبود وقتی بعد از مدتی در روی میزش حکم داور وزیر دادگستری را دید که:

" از این تاریخ به بعد شما منتظر خدمت شده اید." با شهامتی کم نظیر این کلمات جاودان را در زیر آن نوشت: " **و از این به بعد خدمت منتظر من خواهد بود و نه من منتظر خدمت!**"

بدین ترتیب از شغل قضاوت برای همیشه دست کشید و به وکالت پرداخت. برای حسن ختام قضاوتی که تیمور تاش وزیر دربار ترقی خواه و مستبد از قوه قضائیه در دوره رضا شاه داشته است در گفتگوی زنده یاد کسروی با او نقل کرده و سخن را به پایان می رسانم ( زندگانی من صفحه ۴۲۵ - ۴۲۴). تیمور تاش وزیر دربار رضا شاه خود شاهد آن بود که داور وزیر عدلیه، به بهانه تأسیس " عدلیه دنیا پسند" چند ماه سراسر کشور را بدون عدلیه گذاشته بود ( زندگانی من ۳۳۵ - ۳۳۴). وقتی کسروی رضا شاه را محکوم می کند فاضل الملک را می فرستد و به کسروی می گوید: " اعلیحضرت بسیار عصبانیت به وزیر عدلیه، به وزیر دربار، به من، به اسدی پرخاش بسیار فرمودند " گفتم چرا؟ گفت: " به خاطر حکمی که داده اید و خودتان به محل رفته اجرا کرده اید" من پاسخی نداده تنها گفتم " خواهشمندم آقای وزیر دربار وقت دهند و من ایشان را ببینم". فردا فاضل دوباره آمد و گفت " آقای وزیر دربار امروز منتظر شماست". هنگام عصر به دربار رفتم. همانکه از در رسیدم تیمور تاش با لحن پرخاش گفت: " آقا چرا بر ما می تازید؟! " گفتم: " اگر نظر حضرت اشرف به موضوع اوین است بهتر است توضیح دهم". گفت بفرمائید. گفتم: " قاضی در رأی خود آزاد است" سخن مرا بریده گفت: " قاضی در رأی خود آزاد است؟! " " قاضی مستخدم دولتست!" گفتم " قاضی مستخدم دولت نیست قضاوت خودش قوه جداییست" گفت: " اینها حرف دمکراتهاست" گفتم: " حرفهای قانون است قاضی تا آزاد نباشد قاضی نتواند بود. خواهشمندم حرفهایم را تا به آخر گوش دهید" تیمور تاش وقتی استدلالهای کسروی را می شنود او که یکی از مغزهای بزرگ رفورم و مدرنیزاسیون دوره رضا شاهی بود به جای کسروی به فاضل الملک پرخاش می کند ولی داور به نوشته زنده یاد کسروی بالاخره شرایط منتظر خدمت شدن او را فراهم می سازد. تیمور تاش که در زندان رضا شاه به قتل رسید در کل از کسروی حمایت می کرد.